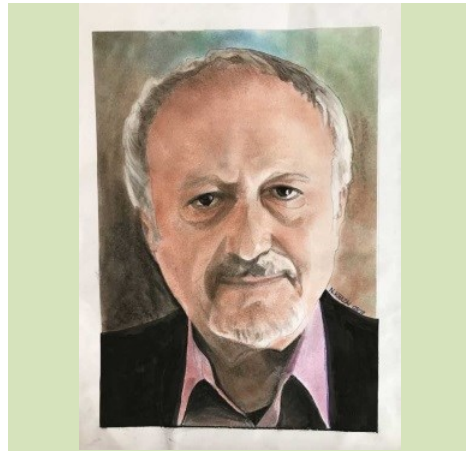


**آرمان:** متن زیر، سخنرانی جهانگیر صداقت فر در مجلس بزرگداشت زنده یاد سلیمان حیییم است. در گزارشی که در آرمان شماره ۱۳ در مورد این برنامه منتشر شد، سخنرانی شاعر ارجمند، آقای صداقت فر، در فهرست سخنرانی ها نیامده بود، اما اینک متن کامل سخنرانی به خوانندگان تقدیم می شود.



### اندر صف صنف غزلخوان

#### تواضع پیشه کرد و گشت گمنام

این مقطع غزلی است که این بزرگا مرد «چندین فن حریف» فروتن، به مناسبت جشن ازدواج مراد فیروز طالع- که خود مردی سخنور و اهل ادب بود- سروده است. و من برآنم که در این مجال بسیار اندک، به مرتبت استعداد سخنوری، و اثر خصلت تواضع او در گمنام ماندنش پردازم.

#### متن سخنرانی جهانگیر صداقت فر

#### در مراسم بزرگداشت

#### سلیمان حیییم

#### فوریه ۲۰۲۰، فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

اگرچه گفتنی است که شوربختانه حیییم حتا در حیطه کار سترگ فرهنگ نگاری نیز قدرناشناخته ماند، و به قول دکتر بهمن مشفق که در مقاله ای درباره ی او نگاشته است:

«سلیمان حیییم، که فرهنگ های بی شمارش بتوان گفت در چند دهه ی اخیر در خانه هر ایرانی که اندک تحصیلاتی داشت، لزوماً یافت می شد... به راستی مظلوم ماند و نامش بدان گونه که در خور زحمات کم نظیرش بود، در یادها نماند.»

اما، از آنجا که سخن از شادروان مراد فیروز طالع به میان آمد، پیش از آن که به اصل مطلب پردازم، بی مورد نیست که یادآور شوم که در سال های دور نوجوانی من، انجمنی به نام «انجمن ادبی بیالیک» هر شنبه شب به همت فیروز طالع در سازمان فرهنگی کورش کبیر برگزار می شد که جمعی از جوانان مشتاق و صاحب ذوق گرد هم می آمدیم، و در این جلسات بود که من

دوبار سعادت دیدار استاد حییم را داشتم. به یاد می آورم که چه مهربانانه و با حوصله می نشست و به سخنان و اشعار ناپخته ی ما گوش فرا می داشت. و به یاد می آورم در یکی از همین نشست ها بود که با طنز، به مناسبتی جمله ای بیان کرد که تا هنوز و همیشه فراموش نخواهم کرد: (نقل به مضمون می کنم) «قدر کار مرا هیچ کس نمی داند، ولی پس از رفتنم، چه بزرگداشت ها که برگزار خواهد شد!»



زنده یاد سلیمان حییم

باری، همان گونه که در آغاز سخن گفتم، در این فرصت کوتاه، تنها به سلیمان حییم، شاعر می پردازم و در حد توان اندک خود، میزان ذوق، استعداد و توانایی های او را محک می زنم، و علل ناشناس ماندن این شاعر را بررسی می کنم. در ابتدا اما اذعان می کنم که به باور من، مجموعه ی سروده های او، که در برگیرنده متون، اجتماعی، میهنی، اخلاقی، و گاه گاه عاشقانه است، شایسته ی یک واریسی و تحقیق دقیق با فرصتی بیشتر، توسط شخصیتی لایق و در حوزه ادب توانا تر از من است، زیرا که این اشعار بعضاً سرشار از ذوق سرایش و پرمایگی ست، و می تواند با یک بازنگری و اصلاحات جزئی، در ژانر خود اثری ماندگار در تاریخ ادبیات یهودیان ایران باشد. مجموعه ی اشعاری که در دست من است، به همت داماد او، دکتر عزیز الله بلور، در ۸۶ صفحه گردآوری و تایپ شده است، و با مقدمه ای به قلم ایشان در چهار صفحه، از طریق فرزند آن شادروان، سرکار خانم پیروش حییم رخسار، به دست من رسیده است.

تنظیم این دفتر از یک رویه ی روشمند برخوردار نیست و از آنجا که سروده ها- به جز تعداد معدود- تاریخی بر پیشانی ندارند، بررسی تحول و سیر تکاملی آنان دشوار، یا حتا ناممکن می- نماید. به رغم این حقیقت انکار ناپذیر که استاد حمیم با دیوان های پیشینیان و معاصرین خویش آشنایی کامل داشته، از قریحه ی فطری شاعری سرشار بوده، و بر اوزان عروض تسلطی حیرت برانگیز داشته است، با یک نگرش کلی بر این اشعار کاملاً هویداست که اوایی که خود از ابعاد خلاقه ای متفاوت برخوردار است، کار شاعری اش بُعدی برجسته نیست، و در مسئولیت های مختلف اش- به گمان دلایلی که بعداً بدانان خواهیم پرداخت- مقام اولویت نداشته است. شاید بتوان خطر کرد و حدس زد که سرودن، نمایشنامه نویسی، ترانه سرایی و موسیقی برای این مرد بزرگ از ساحت تفنن فراتر نرفته است.

شان نزول اکثر اشعار این دفتر وقایع خصوصی، خانوادگی و خویشاوندی ست، اگر چه و هر چند این جا و آنجا مضامین دیگری هم دیده می شود، مثل این رباعی:

«چون صبح طلوع خویش آغاز کند      دخت فلق از جلوه ی خود ناز کند

صد پیک زر اندوده قبا پیش آیند      تا صبح در شرق بر او باز کند

و یا:

یاری که کنون نهفته خواهد نامش      ارزنده تر از جان و دل و دین کامش

هر چند مرا نوش نبود از کامش      خواهم زخدا که خوش بود ایامش

و یا با نمونه ای از سروده هایی که نماد یگانه پرستی و ایمان بی شائبه ی اوست:

«...سپاس و حمد بی پایان خدای حی صبحان را که از قدرت بهم پیوست جسم و روح انسان را

چو در هر گوشه ی خلقت گشایی دیده ی عبرت /ببینی سر به سر پیوند و ترکیب فراوان را...»

و باز هم در همین مایه:

«آنان که کلام حق به جان گوش کنند      وز باده ی عشق ایزدی نوش کنند

چون غم برسد، ز نشئه ی آن می حق      مدهوش شوند و غم فراموش کنند

اما در میان بعضی سروده های خانوادگی اش نیز، رگه هایی از ظرافت کلام آشکار است. در یک مثنوی که به مناسبت عروسی دیگر دوستی سروده است، اشاره ای دارد به همناوایی اش با موسی نی داوود، نوازده ی ویولن (برادر جاودانه نام مرتضی خان نی داوود)، که کلامی روان و شسته رفته، و طنز آلوده دارد:

«مرا باشد رفیقی، موسی اش نام	به نی داوود دارد شهرتی تام
خلیق و مهربان و بس شفیق است	سخن کوتاه کنم، واقع رفیق است
به یادم هست سالی در شمیران	که می گشتیم با هم شاد و خندان
نه ما را از غم، دوران ملالی	نه لنگه کفش خوردن از عیالی!
ویالن داشت او در دست و من تار	کشیدی کار ما تا جنگ و پیکار
که این تصنیف خارج از مقام است	ندانم خود مقامش در چه گام است...

در قصیده ی زیبا و بلند «اشک و سفر» پیدا است که حییم سفر را به رغم زجر دوری از یاران و جدایی از میهن، بسیار دوست می داشته است. به چند بیت پایانی این قطعه گوش می کنیم:

آن لذت کز سفر برم من	با اشک دو دیده می خرم من
اشکی که نشانه ی جدایی ست	یادآور عهد آشنایی ست
ای اشک که جز تو مونس من نیست	بر گوی که تار و پودت از چیست؟
ای گوهر پاک، از چه معدن	ره یافته ای به دیده ی من؟
گر آگهی غمت شمار است	در محفل شادی ات چه کار است؟
یارب ز چه روی گاه و بیگاه	شد لذت روح اشک جانکاه؟

با مروری بر این مجموعه در می یابیم که بیشترین اشعار و اوزان منتخب او مُلهم از سبک و سیاق متقدمین - چونان بزرگانی مثل سعدی و فردوسی - و بعضاً از آثار پروین اعتصامی و ایرج میرزا است.

شاید اشاره به این مطلب هم بی مورد نباشد که سال های شکوفایی «حییم» شاعر مقارن با پیدایش پدیده ی «شعر نو» بود، اما او هرگز تمایلی به این روند نشان نمی دهد، و به روایت دکتر بلور، در پاسخ به عتاب دوستان از این بی رغبتی با شوخی گفته بود: (نقل به مضمون) اگر پس از من باز هم شعری از سبک کلاسیک پیروی کنند، انتقاد شما کم ارج و سهم من از عیب جویی

شما رو به نقصان خواهد رفت، اما اگر جمله‌ی سراینندگان از این پس صرفاً به سبک و سیاق نوگرایش داشته باشند، بگذارید آثار من «خاتم الاشعار» سبک سنتی باشد! باری، نقطه سر سطر!

چندی پیش، به مناسبت مجلس یادبود روانشاد عبدالله طالع همدانی شاعر، در پژوهشی اجمالی درباره‌ی شاعران ایرانی یهودی، دریافتیم که بی‌شمارانی از این سراینندگان از دیروز تاریخ تا امروز گمنام مانده‌اند، و دلایلی چند برای این حقیقت تلخ برشمردم. در این مقوله ولی مجال تکرار آن نیست. اما به اختصار و گذر اشاره می‌کنم که فضای اجتماعی حاکم در زمان‌های مختلف، همواره در نوسان‌هایی آکنده به نوعی عصبیت و تبعیض، و ایجاد حس حقارت در میان اقوام اقلیت، به ویژه یهودیان بوده، که لاجرم موجب طرد آنان از مسیر روندهای فرهنگی / هنری جامعه شده است. و مبرهن است که این پدیده همواره موجب خلل‌پذیری احساس ظریف هنرمندان این قوم، به ویژه شاعران، و در به گوشه‌ی عزلت کشیدن آنان، سهمی گران داشته است. از جهتی دیگر می‌توان پذیرفت که این احساس حقارت، و منزوی شدن از حیطه‌ی هنر و ادب، در ایجاد نوعی «خود کوچک بینی» و به اجبار، تواضع بیش از حد بی‌اثر نبوده است.

نمونه‌ی بارز این مدعا، هم این استاد مسلم، زبان‌شناس و صاحب‌هنر، سلیمان حمیم، این فرزند خلف سرزمین حافظ و سعدی ست، که هرگز جسارت آن که بر طریق جدی تر به جهان شعر و ادب پارسی گام نهد را در خود نیافته بود.

شاید، می‌پندارم علت اصلی اکتفایش به مضامین شخصی و پافرا نهادن از این ساحت تنگ به قلمرو سوژه‌های دیگرگونه، هم این بوده باشد و گرنه چگونه می‌توان پذیرفت که بزرگامردی که به زعم خود شب‌ها نیز به هنگام خواب در رویای الفاظ پرسه می‌زند، جوانی که سرشار هنر موسیقی و کلام موزون بود، و به روایت دکتر بلور، بارها گفته بود که لذت زندگی را در ادبیات و موسیقی اصیل ایرانی احساس می‌کند، اکثر قریب به اتفاق آثار منظومش در قفس تنگ مضامینی محدود محبوس مانده باشد، و در فرازهای بلند شعر روزگار خودش به جولان نیامده باشد؟

این سخن نیمه تمام را با قطعه‌ای که برای سنگ قبر خود سروده به پایان می‌برم. در این ابیات در حین ابراز صریح ایمان استوارش به کیش یهود، در کمال آزاده اندیشی، مردمان را از قشریگری و خرافات برحذر می‌دارد. درود به روان این مرد یگانه.

این که در زیر خاک مدفون است	بنده ی کردگار بی چون است
پیرو دین پاک بن عمران	دشمن کفر و شرک فرعون است
توبه بنموده است پیش از مرگ	چشم در راه بخشش اکنون است
هم مرید پیمبر پاکی ست	که کتابش اساس قانون است
هر چه با امر حق مغایر بود	از خرافات و جهل معجون است
خود مپندار کاندترین گفتار	ذره ای ارتداد مکنون است

و در پایان به پاس خدمات بی شمار و ماندگار آن زنده نام به فرهنگ و زبان میهنی که به جان دوستش می داشت، و دینی که من حقیر از بهره جویی از فرهنگ انگلیسی به فارسی او که قریب ۶ دهه با من بوده است- به گردن دارم، برگ سبزی از دفتر خودم را با کرنش به روانش پیشکش می کنم.

### «سرودی برای درختی کهن پیوند»

مرا تا ریشه در ژرفاست  
 به نیش تیشه از بُن کندن آسان نیست  
 صبور و سخت سر استاده ام در رهگذار یورش اعصار  
 مرا با کی زتوفان نیست.  
 من از این خاک رستم- گیرم از بذر غریبی از دیاری دور،  
 بار هجرت بسته بر بال سمند وحشی تقدیر،  
 من بدینجا دل سپردم.  
 گیرم از مهر نهانی در عمیق سینه خفته از زمانی دیر.  
 من در اینجا هم بهاران، هم خزان دیدم:  
 هم از عطشان تموزی مرا آوندها خوشید  
 هم از سرمای دی بر خویش لرزیدم،  
 بهاران گر چه کوتاه بود، اما از سرشکران نعمت ها  
 من از هر شاخه، از هر برگ، از هر گل  
 به دشت میزبان عطر طراوت، عطر برکت،  
 عطر عشق و مهر پاشیدم،

من به مادر خاک  
 چون خلف زادان با ایمان - وفا کردم، مهر ورزیدم.  
 {یادتان باشد ولی، در گردش بیش و کم ایام  
 من ز ضرب تیشه های جهل،  
 من ز سنگ اندازی نابخردان هرگز نترسیدم.}  
 در فصول برگریزان استقامت های پیگیرم  
 حکمت آموزانه نقشی از بهار جاودان: تصویر طویا بود،  
 تکچراغ هر شکوفه بر تنم نوری به فردا بود،  
 رهنمون رهروان در ظلمتای تنگناها بود.  
 در گذار لشکر تاریخ  
 ریشه ام سمکوب خشم خصم  
 شاخسارم شاهد رقص نسیم عادلان بوده ست،  
 صبر ایوبیم  
 پاسدار سنت و فرهنگ والای نیاکان  
 در شیخون زمان بوده ست.  
 این زمان، اما  
 سر فراز از آزمون قرن بعد از قرن  
 سر به بادآباد تهمت های بی جا خم نخواهد شد،  
 از دروغ و افترای ناجوانمردان  
 ذره ای از اعتبار راستینم کم نخواهد شد.  
 من اینجا یادگار روزگار پر غرور راد مردانم  
 یادبود اولین منشور آزادی زعصر پرشکوه شاه شاهانم.  
 من اینجا ریشه در اعماق  
 با غرور و افتخار و عشق می مانم،  
 در پس این ابرهای تار بی مهری  
 نوازش های گرم بوسه ی خورشید پنهان است، می دانم - می دانم.